

بررسی تحلیلی زندگانی، آثار و افکار داعی الاسلام (مؤلف فرهنگ نظام)

مصطفی مجد (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بندرعباس)

مقدمه

هندوستان از دیرباز برای ایرانیان جاذبه‌های گوناگون داشت. اگرچه دروازه‌های این سرزمین از عصر غزنویان (۳۶۷ هجری / ۹۸۶ م) به روی اسلام و زبان و ادبیات فارسی گشوده شد (بویل ۱۳۸۰، ص ۱۴۶)؛ گسترش روابط ایران و هند به روزگار صفویان اتفاق افتاد (ریاض‌الاسلام ۱۳۷۳، ص ۵۳). در این دوره، همایون‌شاه بابر، که به درباره شاه تهماسب یکم پناه برده بود (۹۵۱ هجری / ۱۵۴۴ م)، با حمایت این شاه صفوی مجدداً به تاج و تخت خویش دست یافت (۹۶۲ هجری / ۱۵۵۵ م). پانزده سال اقامت وی در ایران و آشنایی و انس با فرهنگ و هنر ایرانی - اسلامی موجب شد که همایون‌شاه، در بازگشت خود به هندوستان، بسیاری از ارباب و اصحاب فرهنگ و هنر را با خود همراه سازد (نوی ۱۳۷۰، ص ۱۹۳). محیط آرام و بی‌دغدغه‌ای که شاهان بابر برای دانشمندان، شاعران و هنرمندان فراهم می‌کردند و دست‌ودل‌بازی‌های آنان، در برابر فضای کم‌ویش بسته و محدود صفوی، بر شدت مهاجرت شاعران، هنرمندان و فرهیختگان ایرانی به هندوستان می‌افزود. این سیر، اگر چه در فراز و نشیب‌های تاریخی به کاستی‌هایی چند دچار شد، کاملاً متوقف نگردید و به نوعی دیگر، و البته نه به شدت پیشین، ادامه یافت؛

از جمله، در عصری که دیگر نه تنها از شکوه دربار بابرین در آن خبری نبود بلکه فضای حاکم بر هندوستان از تکاپوهای حاکمیت استعمارگران انگلیسی و البته نشوونمای جنبش‌های آزادی‌خواهانه متأثر بود، فرهیخته‌ای مازندرانی به نام سیدمحمدعلی، با شهرت‌های گوناگون «داعی الاسلام»، «نیاکی»، «حسنی» و «ایرانی»، به آن سرزمین مهاجرت کرد. البته، مهاجرت وی نه از سرگله‌مندی از محدودیت‌های زمانه، بلکه از سر احساس تکلیف دینی بود. (۱۳۲۴ هجری)

داعی الاسلام با بهره‌گیری از توانایی‌های معرفتی خویش در تبلیغ عقاید اسلامی و بسط زبان و ادبیات فارسی به درجه استادی دانشگاه حیدرآباد دکن رسید و در داخل کشور ایران نیز مورد تأیید بزرگان فرهنگ و ادب قرار گرفت.

این پژوهش در پی یافتن خط سیر زندگانی، اندیشه و افکار داعی الاسلام از بطن و متن آثار ادبی وی و دریافت پاسخ این پرسش‌هاست که آیا اقامت طولانی مدت داعی الاسلام در هند به انگیزه پناه بردن به حاشیه امن، درگیرودار رخدادهای سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه بود یا اینکه وی سودای دیگری در سر می‌پروراند؟

زندگانی، آثار و افکار داعی الاسلام

سیدمحمدعلی، فرزند سیدفضل‌الله حسنی، در قریه نیاک لاریجان آمل^۱ (وفایی ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) متولد شد. نسب سیادتش، بنا به آنچه خود نگاشته، به سلسله سادات حسنی می‌رسد که بنیانگذار حکومت علویان طبرستان و دارای جای پای مستحکمی در منطقه بودند (مجد ۱۳۸۶، ص ۱۳۱). افزون بر این، وابستگی وی به طایفه سادات نیاکی آمل، که از ویژگی و برجستگی خاصی برخوردار بوده‌اند نیز می‌تواند آگاهی‌هایی از موقعیت مذهبی و اجتماعی خانواده وی به دست دهد؛ از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به نقش بزرگان این طایفه در ارتباطات تجاری منطقه و تعلق خاطر آنان نسبت به تحولات سیاسی اجتماعی فرامنطقه‌ای و آموزش علوم قدیم و آگاهی از علوم جدید یاد کرد. تربیت سیدمحمدعلی تحت توجه و مراقبت پدری که در شمار تجار برجسته شهر بود، و

(۱) درباره موقعیت مهم لاریجان در آن تاریخ، نقش برجسته‌ای از ناصرالدین شاه و ده تن از درباریان او بر سینه کوهی در این منطقه و فرمانی از این شاه قاجار در خصوص تعمیر و مرمت راه لاریجان شاهد مدعاست.

به همین لحاظ با آن سوی مرزهای شمالی نیز ارتباطاتی داشت، نه تنها برای وی بلکه برای دیگر اعضای این خانواده نیز فرصت مغتنمی به شمار می‌رفت. (اولیایی ۱۳۸۴، ص ۸)



سید محمدعلی چهارمین فرزند پسر خانواده بود. دیگر برادرانش نیز هر یک به لحاظ علمی و بازرگانی به شهرت و موقعیت ممتازی دست یافتند و یکی از دو خواهران وی نیز از چنان جسارتی برخوردار بود که، برای دیدار برادر، رنج سفر به هند را بر خود هموار کرد (اولیایی ۱۳۸۴، ص ۱۱). از این سه برادر و دو خواهر، اینک بازماندگانی شناخته شده در شهر آمل زندگی می‌کنند (همان، ص ۸). از سه پسر و سه دختر داعی‌الاسلام اینک دو تن از دختران وی به نام‌های ایران‌بانو و سیده صدیقه حسنی در قید حیات‌اند که نگارنده موفق شد، پس از صرف مدت زمانی چند، آنان را بیابد و پیرامون زندگانی پدرشان با آنان به گفتگو بنشیند. از میان فرزندان پسر داعی‌الاسلام، ظاهراً مرحوم سید نورالله (متوفای ۱۳۷۳ ش) با شهرت‌های «دانشور علوی»، «ایران‌پرست» و

«ایزدپرست» بیش از دیگران به ادامه راه پدر می‌اندیشید و در آن مسیر می‌کوشید. از وی، که بیش از دیگر بازماندگان داعی‌الاسلام به کتابخانه و کتاب‌های پدرش دسترسی داشت، «مؤسسه انتشاراتی دانش»، به مدیریت سعید ایران‌پرست، نوه داعی‌الاسلام، و آثار ارزشمندی به جای مانده است. درباره زندگانی و اندیشه و افکار داعی‌الاسلام، علاوه بر مقاله‌ای با عنوان «سوانح زندگانی سید محمدعلی» به قلم نورالله ایران‌پرست (آیین اسلام ۱۳۲۵، ص ۲۴) و مجله اسلام که خود او پیش از هجرت به هند در اصفهان منتشر می‌کرد (رابینو ۱۳۸۰، ص ۱۲؛ نامواره دکتر افشار ۱۳۷۳، ص ۴۱۱۶)، مجموعه خطابه‌های وی در حیدرآباد دکن نیز حاوی نکات ارزشمندی است. همچنین آثاری از او باقی مانده که تنها برخی از آنها در ایران تجدید چاپ شده است؛ از آن جمله: ترجمه کتاب نادرشاه، نوشته سرمارتیمر دیوراند انگلیسی؛ ترجمه بخشی از اوستا با عنوان «وندیداد»، که، علاوه بر ارزش ادبی آن حاوی نکات مردم‌شناسانه در حاشیه مباحث ادبی است. (داعی‌الاسلام ۱۳۲۷ش، مقدمه، ص ۳)؛ خودآموز زبان سنسکریت که داعی‌الاسلام آن را ۲۱ سال پیش از راهنمای سنسکریت پروفسور ایندو شیکهر هندی با امتیازات کمی و کیفی قابل ملاحظه‌ای نسبت به آن نوشت (داعی‌الاسلام ۱۳۶۷، پیشگفتار، ص سیزده)؛ مجموعه پنج جلدی فرهنگ نظام (فارسی به فارسی) که شاید مهم‌ترین آثار وی به شمار آید. از نسخه خطی این اثر، اگر چه جز تعدادی اندک باقی نمانده است، اما به شمارگان بسیاری از سوی انتشارات دانش به چاپ رسیده است (داعی‌الاسلام ۱۳۶۷). آگاهی از انگیزه داعی‌الاسلام در تألیف این فرهنگ به قلم خودش خواندنی است.

ترقی هر ملت و ملک به ترقی زبان آن ملک و ملت است و اساس ترقی زبان ترتیب کتاب لغت جامع آن است که دارای هر سه شعبه زبان، یعنی تکلم و نثر و نظم باشد. ما ایرانیان تاکنون در غفلت مانده لغت زبان خود را مرتب نکرده‌ایم و عجب اینکه لغت جامع عربی را ما نوشته‌ایم (داعی‌الاسلام ۱۳۶۲-۱۳۶۴: دیباچه جلد اول).

و در جای دیگر می‌افزاید:

در تألیف فرهنگ نظام، چند مقصود در نظر داشتم: اول اینکه فارسی امروز را، که دارای ادبیات یک‌هزار ساله است و مشتمل بر سه شعبه تکلم و نثر و نظم، به ثبت و ضبط درآورم تا اخلاف ما بدانند که این زبان مهم دنیا در سیر تکاملی خود تا عصر ما به چه حد رسیده بود. دوم اینکه خواستم ممالکی که فارسی زبان علمیشان است و در آن تکلم نمی‌کنند، مثل

هندوستان، معیاری برای این زبان داشته باشند. سوم اینکه تشکیل زبان فارسی را به دست بدهم که در این عصر مهم‌ترین خدمت به یک زبان است؛ چه اگر تشکیل و ساخت ابتدایی فارسی به دست بیاید می‌توانیم آن را موافق ساخت اولش همیشه نگاه داریم و هر قدر الفاظ جدید هم بخواهیم از خودش موافق تشکیلش می‌سازیم و مثل اسبی خواهد بود که لگامش در دست سوار باشد و نتواند بیراهه رود (همان/ دیباچه جلد سوم).

سخنرانی‌های داعی‌الاسلام در شعبه «جامعه معارف هند» در حیدرآباد دکن، که در مجموعه‌هایی با عنوان‌های خطابه‌های شعر و شاعری عرفی، خطابه اقبال و شعر فارسی (داعی‌الاسلام ۱۳۴۶)، خطابه شعر و شاعری عصر جدید ایران (داعی‌الاسلام ۱۳۴۶)، خط لاتین برای فارسی، فرهنگ‌نویسی فارسی (داعی‌الاسلام ۱۳۴۷) و... در حیدرآباد دکن به چاپ رسید (داعی‌الاسلام ۱۳۴۶ الی ۱۳۴۷ هجری قمری) نیز از دیگر آثار برجسته اوست. داعی‌الاسلام مقالاتی نیز نوشته که از جمله آنها مقاله‌ای است با عنوان «انجیل برنابا» (آیین اسلام ۱۳۲۵، ص ۱۵). داعی‌الاسلام خود درباره آغاز ایام طلبگی‌اش می‌نویسد:

در سن پنج سالگی در آمل به مکتب رفتم و بعد از خواندن قرآن و بعضی کتب فارسی و تعلم خط، نصاب‌الصبيان ابونصر فراهی را در همان مکتب حفظ کردم و بعد برای تحصیل صرف و نحو عربی به مدرسه مسجد جامع منتقل شدم و بعد از خواندن صرف و نحو تا آخر سیوطی و حاشیه ملا عبداللّه در منطق به تهران آمدم. (همان، ص ۲۴)

وی درباره چگونگی ادامه تحصیل خویش در تهران چنین می‌گوید:

اول در مدرسه قاجار بعد در مدرسه سپهسالار جدید حجره داشتم. تا اوایل تحصیل در تهران تابع محیط محصلین بودم که بعد از نحو و صرف عربی، معانی و بیان و بدیع و منطق می‌خواندیم و بعد اصول و فقه و حکمت. (همان)

تا آن که به قول خودش، به خلاف رسم معمول، در شیوه آموزش خویش تحولی به وجود آورد به این ترتیب که:

من برای اولین بار آن محیط را دریدم و در روزهای پنجشنبه و جمعه، که در آن زمان تعطیل و استراحت طلاب بود، ریاضی یعنی حساب و هیئت و هندسه و جغرافی می‌خواندم و در ادبیات عربی و فارسی نثر و نظم خوض می‌نمودم و با شعر تفریح می‌کردم. (همان)

و درباره علت ترک حوزه علمیه تهران به مقصد اصفهان چنین توضیح می‌دهد:

در مدرسه سپهسالار، شهرت بود که در مدرسه صدر اصفهان دو نفر فاضل معمر بی‌نظیر ایران، آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان قشقایی، هستند. شوق استفاضه مرا به اصفهان

پرتاب کرد. (همان)

سپس ادامه می‌دهد:

در همان مدرسه صدر جنب حجره آخوند کاشی حجره گرفتم و سال‌ها استفاضه می‌نمودم و در درس خارج فقه و اصول شیخ محمدتقی، معروف به آقانجفی، هم می‌رفتم. احکام فقه را از جواهرالکلام و حدائق و وسائل را، که کتب اجتهادی است، استنباط می‌کردم. (همان)

دریافت اجازه اجتهاد از آقانجفی نیز موجب رضایت خاطر سیدمحمدعلی نشد؛ زیرا:

سطح فکر طلاب آن عصر رسیدن به اجتهاد در فقه و نشستن بر مسند قضا و ریاست روحانی بود اما من آن فکر را نداشتم. (همان)

سیدمحمدعلی در این مرحله دچار شک و تردید شد و خود نیز آن را صادقاً بر زبان می‌آورد: «نمی‌دانستم چه می‌خواهم؟» (همان). سپس در شرح آن حالات می‌افزاید: انسان ساخته نصب‌العینی است که از محیط یا از فردی می‌گیرد. بسا اشخاص که از یک جمله یک فال‌بین یا از شخص بزرگواری در طریق یک نصب‌العین تهوری افتادند و آخر به نصب‌العین خود رسیدند یا در راه با آرزوی خود خاک شدند. (همان)

آنگاه به نقل از چهارمقاله نظامی به سرنوشت سه یار دبستانی از مکتب‌خانه نیشابور، یعنی خواجه نظام‌الملک و عمرخیام و حسن صباح، اشاره می‌کند و به سرانجام کار خویش:

چند بار از زبان آخوند کاشی شنیدم که در لهجه کاشی خود فرمود، «سیدمحمدعلی جوهر است». چنان حدس زدم که آن بزرگوار در من همتی دیده و باید خودم آن همت را دریابم و پرورش دهم تاکنون خودم آن جوهر را نیافته بودم اما می‌دانم آن جمله در اعمال زندگانیم تأثیر قوی داشته است. (همان)

این سیر و سیروورت سیدمحمدعلی را به محفلی ادبی کشاند و تحولی دیگر در زندگی او رخ داد. وی در این باره نوشته است:

غوررسی در ادبیاتم مرا به سلیمان‌خان رکن‌الملک شیرازی که نایب‌الحکومه اصفهان و مرد ادیبی بود آشنا ساخت. اگر شب‌ها و روزهای جمعه در محفل ادبی ایشان حاضر نمی‌شدم گله می‌شنیدم. (همان)

و این محفل ادبی او را به مسیری دیگر به گذران ایام حیات رهنمون شد. ناگاه اتفاقی

افتاد که برای دفعه دوم محیط علمی آن زمان را پاره کردم. (همان) اما این اتفاق چه بود و در کجا و چگونه رخ داد؟ پرسشی است که پاسخ آن را از نوشته وی با عنوان «سوانح زندگانی داعی الاسلام» چنین می‌خوانیم:

جمعی از مبلغین عیسوی، که از اروپا به هندوستان رفته، فارسی آموختند و کتب متعدد در رد بر اسلام در هند منتشر نمودند و مبارزه می‌کردند. حوزه علمیه با مشورت رکن‌الملک مرا برای جواب آنها معین کرد. (همان)

و در اینکه چگونه خود را برای پاسخگویی به شبهات مبلغان مسیحی آماده کرده چنین نوشته است:

اول خودم را به خواندن کتب عهدعتیق، جدید و کتب رد اسلام بر نصرانیت و بالعکس و آموختن یک درجه از زبان عبرانی مهیای کار کردم و بعد مشغول شدم. (همان)

وی چگونگی مناظره خویش با مبلغان مسیحی را در مجله الاسلام به چاپ رساند (همان). الاسلام را سیدمحمدعلی در رمضان سال ۱۳۲۰ هـ ق در اصفهان تأسیس کرد، که ماهانه و نزدیک به سه سال منتشر می‌شد و حاوی مقالاتی در زمینه مذهب اسلام و تشیع بود. سیدمحمدعلی در شماره اول این مجله در بیان علت انتشار آن چنین نوشته است:

چون سال‌هاست دعوات عیسویه می‌گفتند که چرا اهل اسلام جواب ما را نمی‌دهند با آنکه از دول فرنگستان به بلدان اسلامی می‌آییم و اداره دعوت مفتوح می‌نماییم. کوررها در هر سال مخارج آن می‌کنیم. در هر سال کتب فراوان در رد اسلام طبع می‌کنیم و به دست اهل اسلام می‌دهیم. از این جهت از غره شهر جمادی‌الآخر ۱۳۲۰ قمری در اصفهان... گفتگوی دعوات اسلامی با مسیحیان و دعوات ایشان تحریر می‌شود و در این اوراق برای انتفاع مسیحیان و مسلمانان دور مندرج می‌گردد. امید داریم کم‌کم دعوات اسلامی به ممالک خارجه بفرستیم و حجت را بر اهل جهان تمام کنیم. (رابینو ۱۳۸۰، ص ۶۶)

سیدمحمدعلی به همین اکتفا نکرد و هم‌زمان به آموختن زبان انگلیسی نیز اهتمام ورزید (آیین اسلام، ص ۲۴). این آگاهی‌ها حکایت از آن دارد که این روحانی جوان در آن تاریخ توانسته بود با سرعت قابل ملاحظه‌ای، ضمن ارائه توانایی‌های خویش، ضرورت گفتگو و محاجه با ارباب و اصحاب دیگر ادیان را حتی از طریق روزنامه‌نگاری، آن هم با نگاهی فراسرزمینی، به روحانیون برجسته اصفهان بقبولاند. نشر این اخبار در تهران و

رسیدن آن به دربار مظفرالدین شاه خلعت و لقب «داعی الاسلام» را برای سید محمدعلی به ارمغان آورد (دانشور علوی ۱۳۳۵، ص ۱۹۶). پس از آن داعی الاسلام به سفرهای زیارتی به مکه و مدینه رفت و آنگاه از آن مبدأ به بمبئی مهاجرت کرد. تقارن این ایام با حوادث و رویدادهای نهضت مشروطه موجب طرح این پرسش است که آیا وی در آن زمان نسبت به انقلاب مشروطه بی‌اعتنا بود و با چنین حال و هوایی کشورش را به مقصد هند ترک کرد؟ سندی مصور از خاطرات نورالله دانشور علوی (فرزند داعی الاسلام) به این پرسش پاسخ منفی می‌دهد، آنجا که به حضور داعی الاسلام، پس از نقض مکرر عهد از سوی محمدعلیشاه، «در جمع عده‌ای از روحانیون و مجاهدان بختیاری در حالی که لباس رزم دربر کرده و با اسلحه و تفنگ آماده‌ی جانبازی در راه استقرار مشروطیت شدند» اشاره شده است (همان، ص ۵۲). در سطرهای آینده، با مراجعه به آثار ادبی داعی الاسلام، پاسخ کامل‌تری به پرسش یادشده ارائه خواهد شد. اما اینکه داعی الاسلام چگونه سر از هند درآورد و دست تقدیر چگونه او را به آن سرزمین هدایت کرد، حدیثی است خواندنی به قلم خود وی:

در سال ۱۳۲۴ هـ.ق، شوق حج بیت‌الله مرا به حجاز برد و، در مراجعت، از راه شام به مصر رفتم و در آنجا از تجار ایرانی که از کارهای اصفهانم باخبر بودند پذیرایی و احترام دیدم و، چون از آنجا کشتی برای خلیج فارس نبود به بمبئی رفتم که از آنجا به ایران بیایم. ایرانیان بمبئی که مجله‌ی الاسلام مرا خوانده بودند خواهش کردند در آنجا هم با مبلغین بسیار عیسوی که سال‌ها مشغول کار بودند مناظره کنم. گفتند: «برای ما ایرانیان در نظر مسلمانان هند از شیعه و سنی افتخار است که جواب اعتراضات نصاری را ایرانی بدهد». قبول کردم. (آمین اسلام، ص ۲۴ و ۲۵)

داعی الاسلام در این مرحله کار بسیار دشواری پیش روی داشت: آموختن زبان اردو. از آنجا که وی به زبان به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود خویش می‌نگریست، خیلی زود به آن دست یافت. در مدت دو ماه چنان به اردوی فصیح سخن می‌گفت که برای بسیاری از حاضران در جلسات شگفتی آور بود. استمرار فعالیت روزنامه‌نگاری در سرزمینی که زمینه‌ی مساعدی برای آن وجود داشت فرصت مغتنم دیگری برای داعی الاسلام بود تا در آن دیار نیز روزنامه‌ای را به نام دعوت اسلام به زبان فارسی و اردو منتشر کند (اول رمضان ۱۳۲۴ هـ.ق). این روزنامه در ۱۶ صفحه به قطع خشتی با چاپ

سنگی و خط نستعلیق طبع و منتشر می‌شد (رابینو ۱۳۸۰، ص ۱۴۴). و بی‌گمان انتشار هم‌زمان آن به فارسی و اردو بر مخاطبانش افزود و از استقبال و کمک‌های مادی و معنوی بسیاری از مخاطبان خویش نیز برخوردار شد (همان). شهرت مجله الاسلام و انجمنی که به همین نام فعالیت می‌کرد موجب شهرت داعی الاسلام در دیگر ایالات هند شد، چنان‌که از نقاط گوناگون آن دیار برای مناظره با مبلغان مسیحی از وی دعوت می‌شد (همان). مخاطبان وی انبوه مسلمانانی بودند که در آن شرایط حاکمیت استعمار انگلستان بر هند برای تقویت مبانی اعتقادی خویش به مبلغانی با انگیزه و در عین حال آگاه به منابعی متقن و به‌روز نیاز داشتند. داعی الاسلام، پس از دو سال اقامت در بمبئی، به حیدرآباد دکن رفت. ایالت دکن و مرکز آن حیدرآباد کانون تبلیغات اسلامی و زبان و ادب فارسی بود و حاکمان شیعی دکن نیز از مقبولیت مسلمانان آن دیار برخوردار بودند. (دیوراند ۱۳۳۲، دیباچه مترجم، ص ۵)

داعی الاسلام در این باره نوشته است:

در سال سوم توقفم در هند، برای دانشکده حیدرآباد دکن یک استاد ادبیات فارسی می‌خواستند، با این شرایط که ایرانی عالم عربی باشد و زبان انگلیسی و اردو هم بداند. در ایرانیان آن وقت بمبئی غیر از من کسی واجد شرایط نبود و قونسول ایران در بمبئی مرا معرفی کرد. (آمین اسلام، ص ۲۴)

داعی الاسلام نیز این فرصت را مغتنم شمرد و با اشتیاق بسیار آن را پذیرفت. وی در بیان علت پذیرش این پیشنهاد نوشته است:

چون سلطنت دکن اسلامی و حیدرآباد مانند تهران خودمان است و آن شغل را کمک به مقصودم که دعوت اسلام بود دانستم قبول کردم. (همان)

و در باب موانع پیش رو نیز چنین اشاره‌ای دارد:

البته هر کس بخواهد بالاتر از سطح محیط عصر خود کارهایی انجام دهد حسودانی پیدا می‌شوند. همان‌ها غرغر کردند که فلانی از انگلیس برای ترک اسلام رشوه گرفته و در حالتی که انگلیس در هند تبلیغ هر مذهب را آزاد گذاشته و سلطنت دکن مستقلة اسلامی است ربطی به انگلیس ندارد. (همان)

این نوع مخالفت‌ها با داعی الاسلام شاید شائبه فراماسون بودن وی را در اذهان برانگیزد، ولی با مراجعه به منابع گوناگون فراماسونری در ایران و صاحب‌نظران این نوع

مطالعات شواهدی در تأیید آن نیافتیم. از تصاویر برگزیده و دیباچه داعی‌الاسلام بر ترجمه کتاب نادرشاه، اثر دیورانده، مشاهدات حضوری و نقل قول‌های خانم ایران‌بانو حسنی (دختر داعی‌الاسلام) و از شاگردان داعی‌الاسلام برمی‌آید که وی از حمایت حاکمان محلی برخوردار بود. اما درباره اینکه چرا و چگونه داعی‌الاسلام ترجمه کتاب نادرشاه را با مساعدت بهبودعلی‌خان، نتیجه شاهرخ میرزا، فرزند رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه افشار، به طبع رساند این توضیح ضروری به نظر می‌رسد که خاندان نادری در گیرودار کشمکش قاجار و افشار به هندوستان مهاجرت کرده و به پادشاهان دکن پناه برده بودند (دیوراند ۱۳۸۰، دیباچه مترجم، ص یا). آشنایی داعی‌الاسلام با بهبودعلی‌خان، بزرگ خاندان نادری، چه بسا فرصت مغتنمی برای دو طرف بود تا علایق متقابل را آشکار و آرزوهای مشترک را محقق سازند و این نبود مگر ادای احترام به نادرشاه افشار احیاگر استقلال ایران. نکته‌ای که داعی‌الاسلام در سخنرانی‌ها و مکتوباتش بارها و بارها از آن با افتخار و غرور یاد کرده است.

به هر حال اقامت در هند برای داعی‌الاسلام رضایت‌بخش می‌نمود چنان‌که وی هیچ‌گاه از اظهار آن خودداری نمی‌کرد:

با ورودم به هندوستان محیطم به کلی عوض شد. در مملکتی وارد شدم که از عجایب دنیا است. هر طبقه از اهل ملک یا تمدنی مخصوص زندگانی می‌کنند. از تمدن‌های قبل از تاریخ تا جدیدترین تمدن آنجا دیده می‌شود. تمام ادیان و مذاهب قدیم و جدید آنجا جلوه‌گر است... در آن محیط وسیع بیرون از محیط محدود ایران نفس می‌کشیدم و افکار گوناگون که از اثر محیط تازه در مغزم می‌آمد تمام بر یک مرکز دور می‌زد که من مسلمان ایرانی‌م و باید هر تحصیل و جنبش علمیم به نفع مولدم باشد. (آمین اسلام، ص ۲۵)

به دست آوردن کرسی پروفیسوری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن برای وی به منزله پایان کار نبود. اشاره او در این باره خواندنی است:

در ایام استادی دانشگاه هم خواستم خودم را مستحق واقعی استاد خوانده شدن زبان فارسی نمایم؛ زبان پهلوی و اوستا و هخامنشی را آموختم و سه زبان دیگر هند، یعنی گجراتی و بهاشا و سنسکریت را هم به تدریج یاد گرفتم. (همان)

داعی‌الاسلام پس از آن به اندیشه افتاد که خودآموز سنسکریت را بنویسد (داعی‌الاسلام ۱۳۶۷). دختران وی متفق‌القول‌اند که پدرشان با آموختن سنسکریت از موقعیت بسیار

والایی نزد عوام و خواص هندوان برخوردار شد چنان‌که همچون برهمنان به دیده احترام زایدالوصف نگریسته می‌شد و، گاه که این ادای احترام از حد عادی خارج می‌شد، داعی‌الاسلام از آن به خدا و جدش پناه می‌برد! اما، با این همه احترام و اکرام در آن سرزمین، وی نسبت به آنچه در ایران می‌گذشت بی‌اعتنا نبود. داعی‌الاسلام، در دیباچه ترجمه کتاب نادرشاه، اقامت در دکن و دوری از وطن را «از سویی به گردش لیل و نهار و از سویی دیگر به انقلابات روزگار» نسبت می‌دهد (همان، دیباچه مترجم، ص ب). به نظر می‌رسد برای یافتن منظور وی از انقلابات روزگار باید به برگ‌هایی از تاریخ آن روز ایران مراجعه کرد. با این اشاره که ایران آن ایام (۱۳۳۲ ه‍.ق / ۱۹۱۵ م)، به ظاهر رها شده از گيرودار مشروطه، ناخواسته به ورطه اشغال قوای نظامی دول متخاصم در جنگ جهانی اول درافتاد و کاری هم از احمدشاه جوان برنمی‌آمد. از سویی، جمعی از رجال ملی و مذهبی نیز در موضع‌گیری بر ضد متفقین، یعنی روسیه و انگلستان جانب متحدین را گرفتند و دولت دیگری در کرمانشاه تشکیل دادند که از آن در تاریخ به «دولت موقت ملی» یاد شده است (میراحمدی ۱۳۶۶، ص ۱۵). شاید اخبار این حوادث، که از نبود حکومتی مقتدر در کشور حکایت می‌کرد، داعی‌الاسلام را به این فکر انداخت کتاب نادرشاه را علی‌رغم آنکه به نظر وی افسانه تاریخی بیش نبود (دیوراند ۱۳۳۲، ص ۲۰۰، ۲۹۰، ۲۹۱)، به فارسی ترجمه کند. اگرچه مجبور شد بارها و بارها خطاهای نویسنده را گوشزد و در برابر برخی ادعاهای وی موضع‌گیری کند و از نادرشاه دفاع نماید (همان، ص ۹۴، ۱۹۱-۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱). وی در دیباچه این کتاب خطاب به بازیگران سیاسی آن روز ایران چنین می‌گوید:

برادرانم بدانند که، با وجود انقلابات اخیر و ضعف شدید دولت، قوه طبیعی ملت ایران باقی است و با یک اتفاق ملی می‌توانند دولت پایدار و ملت را نامدار سازند. (همان، دیباچه مترجم، ص ب)

چنین نگرشی بی‌شک دارای مقدمات و مؤخراتی بوده است. چرا که وی در جای دیگری وضعیت ایران روزگار خویش را با اواخر عصر صفویه و حمله افغان‌ها و متواری شدن شاه تهماسب مقایسه و اظهار امیدواری می‌کند که: «ایران امروز ما پادشاه دارد، پایتخت دارد و هیچ دولتی هم به ظاهر با ما دشمن نیست - و حمله نمی‌کند - آنچه تا

حال شده از نفاق و تنبلی خودمان بوده» (همان، ص ۷) و آنگاه به این پرسش که: آیا احمدشاه می‌تواند نادر زمان بشود؟ پاسخ مثبت می‌دهد! (همان) این عبارات اگرچه از دل‌نگرانی‌های داعی‌الاسلام و رنج وی از رهگذر چنین موقعیتی که برای وطن و هموطنانش پیش آمده حکایت دارد، اما بدیهی است که نه این‌گونه درد دل‌ها و نه حتی آن ترجمه‌چندان به کار اندیشمندان و سیاستمداران آن روز ایران نیامد. به نظر می‌رسد باکندوکا و بیشتر در سخنرانی‌های علمی و ادبی وی بتوان به نکات جالب‌تری در این نوع اندیشه‌های وی دست یافت. از جمله، در خطابه‌ای با عنوان «شعر و شاعری عصر جدید ایران» در «انجمن معارف» حیدرآباد دکن چنین داد سخن می‌دهد:

عصر جدید ایران از تبدیل سلطنت استبدادی به مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه‍.ق شروع می‌شود و تاکنون ادامه یافته است. به مجرد تبدیل سلطنت، زبان و قلم آزاد شده فوراً همان شعرای مقلد قدما طرز سخن را برگردانیده بنای سرودن حب وطن و ملت و انتقادات سیاسی را گذاشتند. (داعی‌الاسلام ۱۳۴۶ ه‍.ق، ص ۸)

و در جایی دیگر آن دوره را به «عصر آزادی ملت» تعبیر می‌کند (داعی‌الاسلام ۱۳۴۷ ه‍.ق، ص ۲). از برخی شواهد چنین برمی‌آید که نگرش داعی‌الاسلام به مشروطه بی‌تأثیر از منظر فرهنگی و ادبی وی نبود، چنان‌که حتی، در بطن و متن یک بحث صرفاً ادبی در باب دیو و دَبُو، برای مثال از «آقاعلی دیوسالار»^۲ با عنوان «از مؤسسان سلطنت مشروطه و ساکن تهران» یاد می‌کند! (داعی‌الاسلام ۱۳۲۷ ش، مقدمه، ص ۸). چنین نگاه و نگرشی از دریچه تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی بر شعر و نثر فارسی آن دوره بیانگر جهت‌دار بودن تلاش وی در میدان فرهنگی است و، آنگاه که از وی درباره جریان اتحاد دنیای اسلام و ظهور اندیشه ملی‌گرایی چنین می‌خوانیم، روی دیگر اندیشه‌های وی آشکار می‌گردد:

از ابتدای ظهور اسلام، هر ملتی که مسلمان می‌گشت ملیتش در اسلام مستهلک می‌شد و تمام افراد آن ملت خود را با مسلمانان ممالک دیگر برادر دانسته در هر کار عمومی نصب‌العین خود را خیر عموم مسلمانان دنیا قرار می‌دادند و مزاجه بین‌المللی و مهاجرت به ممالک هم‌جریان یافت، اگرچه در مدت قلیل خلافت امویه اعراب سعی نمودند که منات ملیت خود را عربستان قرار دهند و اشغال دولتی را اغلب به اعراب می‌دادند. (داعی‌الاسلام ۱۳۴۶ ه‍.ق الف، ص ۲۴)

(۲) برای آگاهی بیشتر درباره این رجل مازندرانی ← دیوسالار، ۱۳۲۶ ش.

در پی آن، پس از اشاره‌ای به شعوبیه، موضوع «اتحاد دنیای اسلام در کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران و عثمانی» را مطرح می‌کند (همان) و در این باره به همین نیز بسنده نکرده بعضی از رجال سیاسی آن روزگار ایران از جمله میرزا ملکم‌خان و احمد کسروی را به باد انتقاد می‌گیرد و برخی از آنان همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی را که جای پای نیز در حیدرآباد دکن داشت (طباطبایی ۱۳۷۵، ص ۷۵) می‌ستاید (داعی‌الاسلام، همان، ص ۲۵) و مسلمانان را به عواقب از دست دادن وحدت دینی بیم می‌دهد.

اما در باب نگارش فرهنگ فارسی به فارسی که شاهکار و حاصل تمامی تلاش‌های عمر وی در غربت محسوب می‌شود و چه بسا بسیاری از وجوه افکار وی را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده است چنین اشارتی دارد:

ناگاه مورد خواهش دولت اسلامی دکن برای تدوین یک فرهنگ جامع عصری برای فارسی... مأمور شدم چنان فرهنگی با بیان ریشه هر لفظ فارسی در اوستا و سنسکریت بنویسم که دارای تحقیقات جدید فرهنگی اروپا هم باشد. (همان)

در پی آن داعی‌الاسلام، پس از سال‌ها دوری از وطن، به ایران آمد (۱۳۰۱ ش) تا علاوه بر کندوکاو در ریشه و لهجه‌های گوناگون زبان فارسی از شورای عالی معارف در اجرای مأموریت خویش درخواست کمک کند. در این باره سه سند شاهد تلاش‌های اوست:

سند الف حاوی پیشنهاد داعی‌الاسلام به سی و چهارمین جلسه شورای عالی معارف^۳ و مجاب شدن اعضای آن شورا برای کمک به وی است:

بعد پیشنهاد آقای داعی‌الاسلام راجع به فرهنگ جامعی که مشغول تألیف‌اند قرائت شد و پس از مقداری مذاکره و مشاوره برای مساعدت فکری و اخلاقی با ایشان که جزء دوم تقاضای ایشان بوده مقرر شد که از اشخاص مفصله ذیل و سه نفر از اعضای مجمع ادب و دو سه نفر دیگر که خودشان در نظر دارند دعوت شده به اتفاق اعضای شورای عالی معارف، پس

۳) شورای عالی معارف در ۱۳۰۰ ش با تصویب مجلس شورای ملی تشکیل شد و وظایف گسترده‌ای چون صدور مجوز تأسیس مدرسه، اعزام دانشجو به خارج از کشور و صدور مجوز انتشار نشریه را برعهده داشت. اعضای این شورا، که در طی زمان دچار تحول نیز شد، از رجال برجسته فرهنگی و سیاسی کشور بودند که از جمله آنان می‌توان ملک‌الشعرا بهار، دهخدا، علی‌اصغر حکمت و دکتر حسینی را نام برد. برای اطلاع بیشتر ← یغمایی ۱۳۷۵؛ مصطفی مجید، «نگاهی تاریخی»، رشد آموزش تاریخ، ۲۱، دوره ۷، ش ۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۵۱.

از مداخله و مشاوره، طریقی برای مساعدت و معاضدت با خیال ایشان و حل مشکلات و انجام مقصد ایشان پیدا کرده، به وزارت جلیله معارف پیشنهاد نمایند.^۴ (تصویر سند الف)

در ذیل این سند اسامی شخصیت‌هایی چون دهخدا، حاجی مخبرالسلطنه، سعدالدوله، حاجی محتشم السلطنه و میرزا ابوالحسن فروغی دیده می‌شود.

سند دیگری نشان می‌دهد که پیگیری‌های داعی الاسلام ادامه داشت؛ چنان‌که وی توانست در سی و پنجمین جلسه شورای عالی معارف حضور یابد و درخواست خود را مطرح کند:

بدو آقای وزیر معارف علت دعوت آقایان و اجمالی از تقاضای آقای داعی الاسلام را اظهار فرمود؛ سپس خود آقای داعی الاسلام شرح مبسوطی از علت مسافرت و مأموریت خود و نظریاتی را که در تألیف کتاب فرهنگ جامع دارند و مساعدت‌هایی را که از وزارت جلیله معارف انتظار دارند اظهار داشتند.

پس از مذاکره طولانی در اطراف قضیه و عدم حصول نتیجه و توافق نظر، مطابق پیشنهاد آقای تدین مقرر شد، شورای عالی معارف تجدید نظری در پیشنهادات داعی الاسلام کند، شاید بتواند برای مساعدت با نظریات ایشان وسایل علمی و طریقی حلی پیدا نماید. (همان، ص ۱۰۰) (تصویر سند ب)

این موضوع در روز جمعه ۲۴ آبان ماه ۱۳۰۲ ش در دستور کار جلسه فوق‌العاده شورای عالی معارف قرار گرفت:

پیشنهاد آقای داعی الاسلام مطرح شد. آقای ادیب السلطنه اظهار داشتند ایشان برای زبان فارسی فرهنگی می‌خواهند بنویسند و برای همین منظور از هندوستان به ایران مسافرت کرده‌اند. مقصودشان یکی این است که از طرف وزارت معارف به مأمورین خود در ولایات و اشخاص دیگر دستور صادر شود که لغات فارسی صحیح را از میان جامعه جمع نموده به ایشان بدهند. آقای ذکاءالملک اظهار داشتند برای روشن شدن مطلب برای خود ایشان و شورای معارف بهتر است پیشنهاد سابق ایشان در شورا خوانده شود. خود ایشان را هم برای جلسه آتی دعوت نمایند تا با حضور در این موضوع مذاکره نموده و تصمیمی که لازم است اتخاذ شود. (همان، ص ۱۴۰) (تصویر سند ب)

این موضوع، که در دستور کار جلسه بعدی شورای عالی معارف قرار گرفته بود و در

۴) نسخه مادر صورت جلسات شورای عالی معارف از تاریخ ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ش، تهران، دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، ص ۹۷.

حضور داعی الاسلام مطرح شد، در متن سند دیگری به تاریخ جمعه اول آذرماه سال ۱۳۰۲ ش چنین ثبت شده است:

آقای داعی الاسلام اظهار داشتند: نظر به احتیاجی که در هندوستان به فرهنگ زبان فارسی دارند از طرف دولت اسلامی دکن مأمور هستم لغات فارسی امروزی را در ایران ضبط و جمع نموده فرهنگ جامعی برای زبان امروزی ایران تألیف نمایم ولی در عمل به مشکلاتی برخوردیم که حل آنها منوط به مساعدت وزارت معارف ایران است. چون مدت توقّفم در ایران منقضی شده و خیال مراجعت دارد، دو تقاضا دارم یکی اینکه وزارت معارف الفاظ حرف و صنایع و ادارات ایران را جمع‌آوری نموده به من بدهد، دیگر اینکه وزارت معارف هیئتی از ادبا و دانشمندان ایران تشکیل بدهد تا اولاً در مواقع حاجت جلسات نموده، اشکالات علمیه و ادبیه مرا حل نماید. ثانیاً هر چند ماه یک مرتبه کارهای گذشته‌ام را امتحان و انتقاد نماید تا تصدیق آن هیئت برای کارهای من مستند صحیح باشد.

پس از مذاکرات طولانی، بالاخره شورای معارف تشکیل هیئت ادبی را، به طوری که آقای داعی الاسلام تقاضا داشتند، چندان علمی و مفید ندانستند اما، در باب رفع اشکالات علمیه و ادبیه ایشان و جمع‌آوری الفاظ حرف و صنایع، شورای معارف آن را لازم و مفید دانسته مقرر شد از طرف وزارت معارف به آقای داعی الاسلام نوشته شود: اولاً، چنانچه در ضمن عمل به اشکالات علمیه و ادبیه دچار شوند به وزارت معارف رجوع نمایند تا مساعدت لازم برای حل مشکلات بشود. ثانیاً، خود آقای داعی الاسلام فهرستی از الفاظ حرف و صنایع و ادارات از کتاب لغت یکی از زبان‌های اروپایی تهیه نموده به وزارت معارف بدهند تا به شخص باذوقی که برای این کار صلاحیت داشته باشد رجوع شود که معانی آن الفاظ را پس از تحقیق و استقصا در زبان فارسی جمع‌آوری نموده به وسیله وزارت معارف به ایشان برساند. آقای دهخدا اظهار داشتند زحماتی که آقای داعی الاسلام در راه تألیف فرهنگ زبان فارسی متحمل شده‌اند باید به هر وسیله ممکن است مورد تمجید و تجلیل وزارت معارف واقع شده و به کار ایشان اهمیت داده شود. سایر آقایان اعضای شورا هم با نظر آقای دهخدا کاملاً موافق بوده آقای نیرالملک لازم دانستند از طرف وزارت معارف نشان علمی به ایشان داده شود. آقای وزیر معارف اظهار داشتند از زحمات و خدمات آقای داعی الاسلام به طوری که لازم است اظهار قدردانی می‌شود در موضوع نشان هم بر طبق نظام‌نامه پیشنهادی حاضر شده به شورای عالی معارف تقدیم می‌گردد. (همان، ص ۱۴۱ و ۱۴۴) و (تصویر سند ج)

حاصل سه سال تلاش وی در ایران و ۱۹ سال کار بی‌وقفه در هند به تألیف فرهنگ جامعی با عنوان فرهنگ نظام در ۵ جلد انجامید. این فرهنگ در سال ۱۳۰۵ ش از سوی

دولت اسلامی دکن به چاپ رسید (آیین اسلام، ص ۲۵) و پس از آن در فاصله سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ در ایران نیز به زیور طبع آراسته شد و در دسترس عموم قرار گرفت. بی‌شک این اقدام سترگ را می‌توان گامی ارزشمند در تقویت زبان فارسی، که روزگارانی بسیار در هندوستان زبان رسمی و زبان مذهبی بود، و عکس‌العملی در مقابل تلاش استعمارگران انگلیسی، در تضعیف زبان فارسی و ترویج زبان انگلیسی به شمار آورد. داعی‌الاسلام بار دیگر در ایام جنگ جهانی دوم به ایران سفر کرد (۱۳۶۱ هـ.ق/ ۱۳۲۱ ش). وی در مدت اقامت خویش در وطن، اگرچه بنا به گفته دخترش، خانم ایران‌بانو، از سوی دانشگاه تهران برای تدریس سنسکریت دعوت شده بود، همواره با این پرسش‌ها نیز روبه‌رو بود که چه روزنامه‌ای دایر خواهد کرد و چه حزبی را تشکیل خواهد داد و چه مرامی پیش خواهد گرفت؟ و پاسخش این بود: «روزنامه من کتب علمیه تمام جهان و حزب من تمام مسلمانان گیتی و مرام من دانش است» (همان). و این نوع گفت‌وگو دربارۀ ایران و ایرانیان در آن روزگار شاید سبب پشیمانی پیشنهاددهندگان به وی برای ماندن در ایران و پذیرش کرسی تدریس در دانشگاه تهران بوده باشد!

ملت ایران در صورتی بر پای خود می‌ایستد و جلال قدیم خود را به دست می‌آورد که به دو شرط عمل کند: ۱- تعلیم عمومی در تمام افراد جریان یابد. هر پسر و دختر ایرانی خوانا و نویسا باشد. زبان فارسی بهترین زبان است و خطش عملی‌ترین و آسان‌ترین خط و عملی کردن تعلیم عمومی هم آسان است. ۲- سلطنتی که تمام حوائج ملت را برآورد. چون امروز دو سلطنت ضد هم در ملت ایران هست یکی سلطنت ظاهر که دارای دو قوه مقننه و مجریه است و بدون دین است. دوم سلطنت مخفی که مقننه و مجریه‌اش روحانیون دینی بی‌تشکیل‌اند و اکثریت ایرانی در تحت نفوذ این سلطنت است که با سلطنت ظاهری در مبارزه است و حربه‌اش که از هر توپ و بمبی قوی‌تر است مذهب است. تا وقتی که این دو سلطنت یکی نشود و سلطنت ظاهری تمام حوائج ملت را برنیاورد که بالاترین آنها مذهب ملت است و تا وقتی که در هیئت وزرا یک وزیر مذهب نباشد و تشکیل روحانی به ساختن روحانیان و تقسیم بر ملک در خود دولت به عمل نیاید نه ملیت در ایران خواهد بود و نه ایران بر پای خود خواهد ایستاد که هر چه سلطنت ظاهر برسد سلطنت دوم پنبه خواهد کرد و با تبلیغات خود نخواهد گذاشت قلوب اکثریت ملت مایل به عمل به قوانین ساخته اول شود. (همان، ص ۲۵)

چنین نظرانی فراتر از درد دل‌های یک اندیشه‌مند مهاجر قابل توجه و بررسی است.

چرا که داعی الاسلام درس‌خوانده حوزه‌های علمیه و پیش از آن از سادات منطقه‌ای از ایران بود که سابقه بسیار روشنی در دعوت اسلامی داشتند و از آنان در تاریخ با عنوان داعی یاد شده است و داعی الاسلام نیز خود را ادامه‌دهنده راه آبا و اجدادی خویش می‌پنداشت. وی، اگرچه در واپسین ایام تدریس در کلاس‌های درس دانشگاه و سخنرانی در جامعه ادبی، که خود تأسیس کرده بود بیشتر به کار تقویت و توسعه زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت و در آن محافل نیز مکرراً ظاهر می‌شد، اما، به قول دخترش، خانم ایران‌بانو، در جلسات رسمی و مناسبت‌ها و اعیاد در حضور میرعثمان علی‌خان، حاکم دکن، و درباریان وی همواره بر پوشیدن لباس روحانیت مقید بود بی آنکه کمربند مخصوص و نشانی از آن دولت را بر خود نصب کند. این آگاهی‌ها اگرچه در شناخت اندیشه و آثار داعی الاسلام گامی به پیش قلمداد می‌شود اما بی شک ابعاد ناشناخته دیگری پیرامون اندیشه و عملکرد او وجود دارند که تألیفی فراتر از یک مقاله را می‌طلبد.

داعی الاسلام پس از چهار سال اقامت در وطن، که طی آن با بزرگانی چون دهخدا و رشید یاسمی دیدار داشت و سفری به شهر و دیارش آمل، پس از رهایی از یک بیماری خطرناک، که موجب بستری شدن در بیمارستان نجمیه تهران شده بود، دیگر بار به هند بازگشت. گویی کارهای باقیمانده‌ای چون نوشتن خودآموز اوستا را در سر می‌پروراند (داعی الاسلام ۱۳۶۷ش، پیشگفتار، ص ۱۵) چرا که داعی الاسلام بخشی از اوستا را پیش از این ترجمه کرده بود و با ارائه آن به رئیس پارسیان هند (دستور) در بمبئی در اندیشه نوشتن راهنمای آموزش آن بود که اجل مهلتش نداد و پس از ۷۵ سال زندگانی سراسر تلاش و پویایی در آبان ۱۳۳۰ در حیدرآباد دکن به دیار باقی شتافت (دانشور علوی ۱۳۳۵، ص ۱۹۶) و در قبرستان میرمؤمن آن شهر به خاک سپرده شد.

در خاتمه، با افسوس باید اذعان کرد که داعی الاسلام اینک نه در غربت نشانی دارد و نه در وطن آن گونه که شایسته است از او یاد می‌شود. چرا که نگارنده در سفر تابستان ۱۳۸۵ش به حیدرآباد در جستجوی یافتن آثاری از وی نه تنها او را در بخش زبان و ادبیات فارسی کالجی که در آن یک ربع قرن به تدریس و تألیف و وعظ و خطابه اشتغال داشت ناشناخته یافت بلکه حتی در قبرستان میرمؤمن آن شهر نیز نتوانست اثری از

مدفن وی بیابد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد بی‌مهری به وی از زمان حیاتش تاکنون ادامه یافته است. این در حالی است که، علاوه بر مراودات موجود میان مراکز علمی و آموزشی جمهوری اسلامی ایران و هندوستان، بسیاری از دانشجویان ایرانی نیز در دانشگاه‌های هند در رشته‌های تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در مقطع دکتری به تحصیل اشتغال دارند و اگر ارج نهادن به مفاخر گذشته موجب می‌شود اندیشه‌مندان آینده در راهی که گذشتگان پیموده‌اند پای نهند و کم و کاستی‌های آنان را جبران نمایند، چه جای تردید که با برگزاری همایشی بین‌المللی از سوی مراکز آموزشی و علمی و پژوهشی برای شناخت هرچه بیشتر دانشجویان و دانش‌پژوهان با آثار و افکار این اندیشه‌مند، ادیب و نویسنده ایرانی گامی درخور زحمات وی برداشته شود.

منابع

- آیین اسلام، ش ۱۱۷، سوم تیرماه ۱۳۲۵ ش، رجب ۱۳۶۵ ق.
- اولیایی، رمضان‌علی (۱۳۸۴)، مشاهیر آمل، پایدار.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۸)، تاریخ رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۶، ۵، زوار، تهران.
- بویل، جی. آ. (۱۳۸۰)، از فروپاشی دولت ساسانیان تا برآمدن سلجوقیان (تاریخ ایران کمبریج)، ج ۴، چ ۴، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران.
- داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی (۱۳۲۷ ش / ۱۹۴۸ م) ترجمه فارسی و نذیرداد (حصة سوم کتاب اوستا)، حیدرآباد، مطبعه صحیفه.
- ____، (۱۳۶۷)، خودآموز زبان سنسکرت، دانش، تهران.
- ____، (۱۳۶۲-۱۳۶۴ ش)، فرهنگ نظام، دانش، تهران.
- ____، (۱۳۴۶ هـ ق ب) خطابه شعر و شاعری عصر جدید ایران، مطبعه اعظم اسٹیم پریس چارمینار، حیدرآباد دکن.
- ____، (۱۳۴۷ هـ ق)، خطابه فرهنگ‌نویسی فارسی، مطبعه سیدی دارالشفاء، حیدرآباد دکن.
- ____، (۱۳۴۶ هـ ق الف)، خطابه اقبال و شعر فارسی، مطبعه اعظم اسٹیم پریس چارمینار، حیدرآباد دکن.
- دانشور علوی، نورالله (۱۳۳۵ ش)، اصفهان و بختیاری در جنبش مشروطه، کتابخانه دانش، تهران.
- دیوراند، سمراتیم (۱۳۳۲ هـ ق)، نادرشاه، ترجمه سیدمحمدعلی ایرانی، مطبعه شمس‌المطابع، حیدرآباد دکن.
- دیوسالار، علی (۱۳۲۶ ش) فتح تهران و اردوی برق (بخشی از تاریخ مشروطیت)، به کوشش نزهت دیوسالار، بی‌جا، بی‌تا.

رابینو، ه. ل. (۱۳۸۰)، روزنامه‌های ایران از آغاز تا ۱۳۲۹ ه‍.ق، ترجمه و تدوین جعفر خمami زاده، اطلاعات، تهران.

ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳) تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری، امیرکبیر، تهران.
شعبانی، رضا (۱۳۶۹)، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشار، ج ۱، چ ۲، نوین، تهران.
مجد، مصطفی (۱۳۷۵)، ویژه‌نامه همایش بزرگداشت طالب آملی، دانشگاه پیام نور، تهران.
محیط طباطبایی، سیدمحمد (۱۳۷۵)، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، بعثت، تهران.
میراحمدی، مریم (۱۳۶۶ش)، پژوهشی در تاریخ معاصر ایران، آستان قدس رضوی، مشهد.
نامواره دکتر محمود افشار (۱۳۷۲)، ج ۷، به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران.

نواهی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، ایران و جهان، ج ۱، چ ۳، هما، تهران.
وفایی، شهربانو (۱۳۸۱)، سیمای میراث فرهنگی مازندران، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.
یغمایی، اقبال (۱۳۷۵)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
____، (۱۳۸۶)، تاریخ سیاسی اجتماعی علویان طبرستان، رسانش، تهران.

یادآوری: نویسنده همراه مقاله، اسنادی را نیز که در نوشته خود از آنها سود جست، به دفتر مجله ارسال کرده است که به سبب محدودیت صفحات مجله از چاپ عین آنها صرف نظر شد. این اسناد با این مشخصات در دفتر مجله موجود است:
صورت جلسات شورای عالی معارف از تاریخ ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ ش، تهران، دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، ص ۹۶، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴.

